

شب‌چله‌های ۷۰ سال پیش

یکی از باورهای خیالی و خوب من اینه که وقتی دانه برف می باره اگه مستقیم به برفا نیگاه کنی و یه دونه برف درسته تو چشات فرود بیاد و آب بشه، تو خوش شانسی. بازم داشت نم نم برف می بارید. گفتم این یلدا حتما از بابا بزرگ می خوام واسم بگه اون قدیما یلداهاشون چطوری بوده. این بود که رفتم خونه بابا بزرگم که خیلی دوستش دارم و ماشاء... ۷۳ سالشه. مامان جون عصمتم کنار ما نشست و مثل همه مامان بزرگا بهم خوراکی تعارف کرد. وای که چقدر صحبت کردن هر دو شون رو دوست دارم و دلم می خواد صحبتاشون رو بنویسم تا همه بخونن.



دورهمی با طعم برف و شیره!

جونم برات بگه اون زمونا زمستونا خیلی برف می اومد. یعنی قبل از شب یلدا همه پشت بوما و کوچه‌ها از برف سفید پوش بود. مجبور بودیم برفا رو زود به زود پارو کنیم. یادش به خیر! شب چله یا همون به قول شما امروزیا، شب یلدا که می شد همه دور هم جمع می شدند. بعضیا خونه فامیل می رفتن. گاهی هم همسایه‌ها دورهمی می گرفتن. خوراکی‌های

شب یلدا هم، خرما، خشک، لبوی تنوری، شلغم پخته، نخود و کشمش بود. غذا هم آش، برنج یا آبگوشت بود. معمولا تو اون شب بلند سرگرمی‌هایی هم بود. یکی از باسوادها کتاب «حسین کرد شبستری» یا «امیرارسلان رومی» می خوند. بعدش نوبت به فال می شد. یکی کوزه‌ای می آورد و هرنفر نیتی می کرد و سنگریزه‌ای علامت‌گذاری شده رو توی کوزه می انداخت. بعد یکی که شعرخوندن بلد بود و صدایی هم داشت، شعری از حافظ یا هر شاعری می خوند و مهمونادست می بردن و از کوزه سنگریزه‌ای رو درمی آوردن. تعبیر شعر برای صاحب سنگریزه بود. بعدش می رفتیم از برف‌های تمیز می آوردیم و شیره انگور بهش اضافه می کردیم و برف و شیره می خوردیم. یادش به خیر اون دورهمی‌ها چه خوش می گذشت.



بابا بزرگ محمد رضا حمدیان
و مامان بزرگ عصمت
و عارفه زهرا

